

ما از عدالت سهمی داریم
سازمان حقوق بشر ایران

سال دوم شماره ۴۰

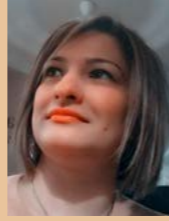
۹ مهر ۱۳۹۵ / ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۶

حقوق ما



حق تابعیت

تابعیت: حق شهروند جهان بودن



بررسی تابعیت در قوانین ایران



تاریخچه شهروندی، از دولت‌شهرهای یونان تا شوروی و آلمان نازی



تابعیت و جنسیت؛ تجاوز به مام وطن



تابعیت؛ مابه‌ازای جنگیدن برای کشوری دیگر



جمهوری اسلامی و تحدید اشتغال شهروندان: تابعیت دوگانه
مانعی پیش روی داشتن پست حساس



بی تابعیتی یا شهروند هیچ جهانی نبودن

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: نعیمه دوستدار

تحریریه: کامبیز غفوری، علی مهتدی، آیدا فجر

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

مشاور حقوقی: محمد اولیایی فرد

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است

یادداشت هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست



تابعیت: حق شهروند جهان بودن



نعیمه دوستدار

ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید که همه افراد حق داشتن تابعیت را دارند و هیچ کس به صورت خودسرانه از تابعیتش محروم نخواهد شد.

اهمیت داشتن تابعیت در آنجاست که بیشتر دولت‌ها فقط به اتباع خود حقوق کامل سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی را در محدوده مرزهای آن کشور می‌دهند. بی‌تابعیتی یا نداشتن تابعیتی موثر و قانونی، می‌تواند مشکل بزرگی برای یک فرد باشد و به همین دلیل است که مقرراتی برای پرهیز یا کاهش بی‌تابعیتی در معاهدات بین‌المللی حقوق بشری از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون‌های حقوق کودک، معاهده تابعیت زنان ازدواج کرده، کاهش بی‌تابعیتی، کنوانسیون وضعیت اشخاص بی‌تابعیت و اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است. میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به صراحت می‌گوید که هر کودکی، حق تحصیل تابعیت را دارد. در کنوانسیون حقوق کود هم بر حق کودک برای داشتن تابعیت تأکید شده و به

صراحت آمده که ولادت کودکان بلافاصله پس از به دنیا آمدن آنها ثبت شود و کودکان از بدو تولد، حق داشتن نام و تابعیت را دارند.

در این کنوانسیون از دولت‌های عضو خواسته شده که از بهره‌مند شدن افراد از این حقوق اطمینان پیدا کنند. در جایی که احتمال بی‌تابعیت شدن کودک وجود دارد، این حق باید صرف‌نظر از اصل و نسب والدین او اجرا شود.

کنوانسیون زنان ازدواج کرده هم بر عدم تغییر تابعیت قهری زنان هنگام طلاق یا ازدواج یا تغییر تابعیت همسران آنان تأکید می‌کند.

کنوانسیون ۱۹۵۴ مربوط به وضعیت اشخاص بی‌تابعیت، به جای امحای وضعیت بی‌تابعیتی، به حمایت از اشخاص بی‌تابعیت پرداخته است.

در حالی که بسیاری از این معادات برای رفع بی‌تابعیتی یا تأکید بر کسب تابعیت شهروندان به وجود آمده اند، یک معاهده هم هست که هدفش کاستن از تعداد افراد بی‌تابعیت است: معاهده کاهش بی‌تابعیتی (۱۹۶۱) به صورت انحصاری بر کاستن از بی‌تابعیتی متمرکز شده است.

این معاهده، می‌گوید بسیاری از اشخاصی که ممکن است به شکلی بی‌تابعیت شوند، می‌توانند تحصیل تابعیت کنند و دولت‌های عضو باید وسایل تحصیل تابعیت خود را در اختیار تمام اشخاص متولد شده در قلمروشان بگذارند.

درست است که تابعیت به افراد امکان می‌دهد که از حمایت دولت خود برخوردار شوند و نیز به دولت اجازه می‌دهد براساس حقوق بین‌الملل از افراد تبعه‌اش حمایت کند، اما بر مبنای اصول حقوق بشر، داشتن یا نداشتن تابعیت نباید اثری بر بهره‌مندی انسان از حقوق بشر داشته باشد. این به آن معناست که بی‌تابعیتی نباید مانع اعمال قواعد حقوق بشری درباره افراد مورد اشاره در کنوانسیون ۱۹۵۴ شود. کنوانسیون ۱۹۵۴ مقرر کرده که دولت‌های عضو در موضوعاتی مشخص، باید به اشخاص بی‌تابعیت همان حقوقی را بدهند که به اتباع خود یا اتباع دولت‌های خارجی ساکن در سرزمین‌شان می‌دهند.

برای مثال، دولت‌های عضو باید اشخاص بی‌تابعیت را در حوزه‌های مذهب، آموزش ابتدایی، دسترسی به دادگاه‌ها، قوانین کار، آسایش عمومی و مالکیت معنوی از حقوق اتباع داخلی بهره‌مند کنند. به همین ترتیب، دولت‌های عضو باید حقوق اشخاص بی‌تابعیت را در مواردی از قبیل حق داشتن مسکن، حق تشکیل اتحادیه و انجمن، آزادی آموشد، تصاحب و تملک دستمزد حاصل از کار و حق مالکیت تضمین کنند.

الته این نکته در مورد افرادی که غیرقانونی در یک کشور

ساکن هستند تفاوت دارد و آنها را تنها از برخی حقوق و نیز حمایت‌های کنوانسیون ۱۹۵۴ بهره‌مند می‌کند.

اسناد حقوق بشری دیگری هم وجود دارند که می‌گویند داشتن تابعیت شرط لازم برای بهره‌مندی از حقوق بشر نیست. حتی گفته می‌شود که در چند سند حقوق بشری، به شکل عمدی از اهمیت تابعیت کاسته شده تا بی‌تابعیتی یا وضعیت بی‌تابعیت بودن مبنای تبعیض قرار نگیرد.

میثاق حقوق مدنی و سیاسی هم دولت‌ها را ملزم می‌کند که بدون هیچ تبعیضی از نظر جنس، نژاد، رنگ پوست، زبان، مذهب، سیاست و خاستگاه اجتماعی یا ملی، مالکیت، تولد یا دیگر وضعیت‌ها، حقوق شناخته شده در میثاق را محترم بدارند و اطمینان پیدا کنند که تمامی ساکنان قلمروشان از این حقوق برخوردار شده‌اند. میثاق حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم دربردارنده شرط مشابهی است. پس قاعده کلی این است که هر یک از اجرای حقوق مندرج در میثاق باید بدون هیچ تبعیضی بین اتباع و بیگانگان تضمین شود. بیگانگان از حقوق مندرج در میثاق به اقتضای اصل عدم تبعیض بهره خواهند برد.

در این شماره از مجله حقوق ما به «حق تابعیت» پرداخته ایم: با یادداشت حقوقی محمد اولیایی فر با عنوان بررسی تابعیت در قوانین ایران، مقاله‌ای از رضا حاجی حسینی درباره مشکلات افراد بدون تابعیت یا دارای دو تابعیت در ایران، گزارش آیدا فجر با عنوان «تابعیت و جنسیت؛ تجاوز به مام وطن»، با موضوع انتقال تابعیت به فرزندان و همچنین مقاله‌ای درباره تاریخچه تابعیت در کشورهای مختلف جهان با عنوان «تاریخچه شهروندی، از دولت‌شهرهای یونان تا شوروی و آلمان نازی» نوشته کامبیز غفوری و مقاله علی مهتدی با عنوان تابعیت؛ مابه‌ازای جنگیدن برای کشوری دیگر.

مجله الکترونیکی حقوق ما در هر شماره به یکی از موارد حقوقی به طور خاص و یا مسائل کلی حقوق بشر در ایران خواهد پرداخت. این نشریه الکترونیکی به موضوعات روز جامعه حقوقی و مدنی ایران توجه دارد.

دست اندرکاران مجله الکترونیکی حقوق ما سعی دارند در این نشریه رویکردی تخصصی به مسائل حقوقی و حقوق بشری در ایران داشته باشند. بدین منظور مسئولان نشریه از تمامی کسانی که می‌توانند به هر نحوی در بهتر شدن این کار به ما کمک کنند، دعوت می‌کنند که نظرات، پیشنهادات و یا مطالب خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال کنند و ما را از نظرات و توانمندی‌های خود برای بهبود هر چه بهتر این نشریه بهره‌مند کنند.



محمد اولیایی‌فرد

تابعیت از مهم‌ترین موضوعات سیاسی حقوقی در حقوق بین الملل خصوصی به‌شمار می‌رود. این اهمیت از آنجا ناشی می‌شود که بدون وجود اصل تابعیت، تعلق افراد به جامعه و در نتیجه وجود مقوله‌ای به عنوان ملت به عنوان یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده حاکمیت و دولت، معنا و مفهومی نخواهد داشت. به همین سبب تابعیت مهمترین عاملی است که فرد را با جامعه خود پیوند می‌دهد و به سبب این پیوندها مقوله‌ای به عنوان ملت موضوعیت پیدا می‌کند.

اول : پیشینه مقررات تابعیت در ایران
موضوع تابعیت تا پیش از انقلاب مشروطه تنها محدود به عهدنامه‌ها بوده است. در نخستین مرتبه، بیش از ۲۵۰ سال قبل در عهدنامه بین ایران و عثمانی مقرر شد؛ «اگر اتباع ایران و عثمانی به خاک یکدیگر فرار کرده؛ بخواهند ترک تابعیت کنند؛ دولتین این تابعیت جدید را نپذیرفته و آنها را تسلیم دولت دیگر خواهند کرد.»

در معاهده ترکمن چای بین دولت ایران و روسیه تزاری و معاهده پاریس بین انگلیس و دولت ایران نیز موضوع تابعیت مورد توجه قرار می‌گیرد و گذشته از این عهدنامه‌ها، در دوران قاجار، فرمان ناصرالدین شاه به تاریخ ۱۳۰۸ قمری مبنی بر اینکه «تمام زن‌های ایرانی که شوهر خارجی اختیار کرده باشند؛ بعد از فوت شوهر باید به تابعیت دولت ایران شناخته شوند» و نیز فرمان مظفرالدین شاه در شوال ۱۳۱۷ ق با عنوان «قانون نامه» از جمله قوانین تابعیتی در آن زمان قلمداد می‌شود.

در دوران مشروطه نیز قوانینی در خصوص تابعیت از جمله ضوابط تابعیت ایران، شرایط ورود به تابعیت ایران و خروج از آن، تغییر تابعیت زن ایرانی در اثر ازدواج و غیره تنظیم شد که چندان جنبه اجرایی پیدا نکرد تا اینکه سر انجام در ۱۶ شهریور ۱۳۰۸ ش قانون تابعیت مشتمل بر شانزده ماده از تصویب مجلس گذشت که مسایل مختلف تابعیت را دربرداشت و در مهر ۱۳۰۹ نیز دو ماده به عنوان متمم قانون تابعیت تصویب شد که مجموع، این دو قانون، اصول تابعیت ایران را تشکیل می‌دادند. در بهمن ۱۳۱۳ با تصویب جلد دوم قانون مدنی مقررات تابعیت در این قانون مورد پیش بینی قرار گرفت. پس از انقلاب نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی دو اصل ۴۱ و ۴۲ به موضوع تابعیت اختصاص داد که در سال ۱۳۶۱ و سپس در ۱۳۷۰ بعضی مواد قانون مدنی در ارتباط با تابعیت اصلاح شد.



بررسی تابعیت در قوانین ایران

و نتیجه اولی که از آن حاصل می‌شود این است که «هر فردی به محض تولد باید تبعه دولت معینی باشد؛» لذا هرگاه چنین تابعیتی از بدو تولد برای اشخاص حاصل شود به آن «تابعیت اصلی» می‌گویند. تابعیت اصلی از دو طریق سیستم خون و سیستم خاک به اشخاص داده می‌شود.

۱- اصل خون (تابعیت نسبی)

تابعیت بر اساس اصل خون از طریق والدین است. یعنی طفل به محض تولد، تابعیت والدین خود را کسب می‌کند و مبنای این نظر آن است که می‌گویند اگر طفل متولد شده امکان اختیار تابعیت را می‌داشت، تابعیت والدین خود را انتخاب می‌کرد. اعطای تابعیت از این طریق به نام اصل خون یا نسبی مصطلح است، زیرا آنچه مهم است ارتباط خانوادگی طفل با شخصی است که تابعیت را از او کسب می‌کند. بند ۲ ماده ۹۷۶ قانون مدنی در خصوص تحصیل تابعیت از طریق اصل خون مقرر می‌دارد: «کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از این که در ایران یا در خارجه متولد شده باشند تبعه ایران محسوب می‌شوند.»

البته در بند ۲ ماده ۹۷۶ قانون مدنی فقط نسب پدری مورد توجه قرار می‌گیرد و به نسب مادری اشاره‌ای نشده است. در واقع طبق این بند تحصیل تابعیت از طریق سیستم خون تنها بر اساس نسب پدری است. همچنین وقتی طفل تابعیت پدر را تحصیل می‌کند که با ازدواج صحیح به وجود آمده یا بر طبق مقررات قانون مدنی

سبب می‌شود که تبعه ملتزم به وفاداری و اطاعت محض از دولت شود و تکالیف خود را نسبت به دولت انجام دهد و در مقابل، دولت تعهد بر حمایت از وی می‌کند.

تابعیت یک رابطه حقوقی است، زیرا که برای احراز و اکتساب و ترک تابعیت باید شرایط مندرج در قوانین مربوط رعایت شوند. از سوی دیگر، معمولاً در قوانین، بین اتباع اصیل و کسانی که تابعیت اکتسابی دارند تفاوتی وجود دارد. تابعیت یک رابطه معنوی است، زیرا که زمان و مکان در آن مؤثر نیست. تبعه در هر کشوری سکونت گزیند یا مقیم شود تابع دولت متبوع خویش است. البته بیگانگان ساکن یک کشور تابع قدرت دولت حاکم هستند در واقع قدرت حاکمیت هر دولت ایجاد می‌کند که نسبت به تمام ساکنان سرزمین تحت نظر خویش اعمال حاکمیت کند و صرفاً در مسائلی که دولت تشخیص می‌دهد یا مخالف با نظم عمومی نیست بیگانگان حق استفاده از حقوق مندرج در قوانین دولت متبوع خود را دارند.

تحصیل تابعیت یا از بدو تولد به شخص تحمیل می‌شود یا او پس از تولد آن را کسب می‌کند که به نوع اول «تابعیت اصلی» و به نوع دوم «تابعیت اکتسابی» می‌گویند.

الف: تابعیت اصلی

اصل اول تابعیت این است که «هر کس باید دارای تابعیت باشد»

دوم : مفهوم و تعریف تابعیت
در قوانین ایران تعریف جامعی از تابعیت به‌عمل نیامده اما در رأی اصراری شماره ۱۲۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور تابعیت چنین توصیف شده است: «تابعیت وصف و در عین حال رابطه حقوقی خاصی است که شخص را با دولت به مفهوم جامعه سیاسی مرتبط می‌کند و جزء عناصر و اوصاف ایجادکننده حالت یا به تعبیر دیگر موقعیت حقوقی فرد در اجتماع قرار می‌گیرد که به لحاظ ارتباط آن با نظم عمومی به طور کلی قابلیت اسقاط و اعراض، به اتکای اقدام حقوقی یک جانبه شخص یا قابلیت انتقال به غیر و یا شمول مرور زمان را ندارد و در عین حال منشأ اثر از لحاظ ایجاد حقوق و تکالیف و الزامات خاص می‌گردد.» (هیئت عمومی دیوان عالی کشور، مجموعه رویه قضایی (صفحه ۲۷۳، ص ۱۳۴۷).

در تعریفی که در رأی دیوان عالی ذکر شده است، دو عنصر وجود دارد؛ اول آنکه تابعیت یک رابطه سیاسی است، و دوم آنکه این رابطه بین فرد و دولت است نه بین دولتها و یا افراد با یکدیگر. با عنایت به این نکات به نظر می‌رسد بهترین تعریف از تابعیت چنین است: «تابعیت عبارت از تعلق و رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی شخص با یک دولت معین است. «تابعیت تعلق فرد است به دولت معین، زیرا اعطاکننده تابعیت دولت است نه ملت و تنها از اراده مطلق او ناشی می‌شود. تابعیت یک تعلق سیاسی است، زیرا ناشی از اراده و قدرت دولت است که افرادی را از خودش می‌داند و شرایط احراز و اکتساب آن را معین می‌کند. این تعلق سیاسی

یادداشت حقوقی

۸ سپتامبر ۲۰۱۶ / مهر ۱۳۹۵

حقوق ما

شروعاً ملحق به پدر باشد. زیرا طبق ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود و وقتی قانون‌گذار رابطه پدری را برای چنین طفلی نشناخته، تابعیت را هم نمی‌توان از این طریق به طفل داد.

۲: اصل خاک (تابعیت ارضی)

طریق دوم اعطای تابعیت اصلی، معیار خاک است که به موجب آن تابعیت هر کس از روی محل تولد وی مشخص می‌شود. به این معنی که هر شخصی تابعیت کشور محل تولد خود را کسب می‌کند، مبنای این نظر آن است که طفل اگر اختیار انتخاب می‌داشت، تابعیت دولت محل تولد خود را قبول می‌کرد. بندهای ۳ و ۴ و ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران به سیستم خاک اشاره کرده و چند گروه از افراد را بر اساس اصل خاک تبعه ایران شناخته است. ۱/۲ - تابعیت اطفالی که پدر و مادر آنها غیر معلوم باشد: بند ۳ ماده ۹۷۶ قانون مدنی در این رابطه مقرر می‌دارد «کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشد»، تبعه ایران محسوب می‌شوند. منظور قانون‌گذار از بیان این بند در قانون مدنی برای جلوگیری از بی‌تابعیت بودن این اشخاص است. البته این بند به هیچ وجه حاکی از قبول سیستم خاک به طور مطلق نیست بلکه تحقق این بند مشروط بر این است که اولاً طفل باید در ایران متولد شده باشد، ثانیاً پدر و مادر او غیر معلوم باشد. بنابراین چنانچه یکی از والدین طفل قانوناً معلوم و دیگری نامعلوم باشد، شرایط تابعیت طبق این بند محقق نشده است. نامعلوم بودن واقعی پدر و مادر وقتی است که هیچکس نداند طفل متعلق به کدام مرد و زن است؛ مثل نوزادی که سر راه گذاشته شده باشد. گاهی نیز نامعلومی والدین مبنای قانونی دارد در واقع والدین طفل وقتی قانوناً نامعلومند که قانون اجازه الحاق را به پدر و مادر ندهد؛ مانند اینکه طفل محصول روابط نامشروع یک زن و مرد باشد. ۲/۲ - تابعیت اطفالی که یکی از والدین آنها در ایران متولد شده باشد.

بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران مقرر می‌دارد: «کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به وجود آمده‌اند تبعه ایرانی محسوب می‌شوند. « تحقق این بند مشروط به این است که اولاً طفل در ایران متولد شده باشد ثانیاً والدین طفل (پدر و مادر) که بیگانه‌اند در ایران متولد شده باشند ثالثاً والدین طفل تابعیت ایران را نداشته باشند. رابعا والدین طفل از جمله مأموران سیاسی و کنسولی نباشد (تبصره ذیل م ۹۷۶ ق.م) این استثناء فقط نمایندگان سیاسی و کنسولی را در بر می‌گیرد و اطفال نمایندگان فرهنگی نظامی و تجاری را در بر نمی‌گیرد و فرزندان چنین مأمورینی حکم کلی سایر اتباع را دارند.

لازم به ذکر است قانون‌گذار معمولاً تابعیت مادر را به طفل تسری نداده است. حتی طفلی را که از مادر ایرانی و پدر خارجی در ایران متولد شده باشد، ایرانی نمی‌داند و تابعیت مادر را به طفل انتقال نداده است. ولی در این بند برای طفلی که از مادر خارجی که در خاک ایران متولد شده باشد. در قانون ایران ارزش حقوقی قائل شده است و تابعیت مادر را به فرزند وی تسری داده است.

۳/۲ - تابعیت اطفالی که از پدر خارجی در ایران متولد شده باشند به شرط اقامت در ایران بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران مقرر می‌دارد: «کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجی است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند. تبعه ایران محسوب می‌شوند.» تحقق این بند مشروط بر این است که اولاً به وجود آمدن طفل در خاک ایران باشد.ثانیاً: پدر تابعیت خارجی داشته باشند. در این بند به وضع تابعیت مادر اشاره‌ای نشده و مؤثر در وضع حمل محسوب نشده و تفاوتی ندارد که مادر تابعیت ایران را داشته یا تبعه بیگانه باشد. ثالثاً، شخص باید دارای اقامت یک سال تمام بعد از پایان ۱۸ سالگی کامل در ایران باشد.

البته برای تحقق این بند ضرورت ندارد که شخص از زمان تولد تا ۱۸ سالگی به‌طور مطلق در ایران سکونت داشته باشد زیرا در ماده ۹۷۹ قانون مدنی برای تحصیل تابعیت ایران شرط ۵ سال سکونت قرار داده شده است. بنابراین شخصی که قصد تحصیل تابعیت ایران را از طریق استفاده از بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی را دارد، می‌بایستی ۴ سال قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی و یک سال پس از رسیدن به ۱۸ سالگی به طور منظم در ایران مقیم و ساکن باشد.

اما با تصویب ماده واحده مصوب ۱۳۸۵ شرط اقامت برای فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی که در ایران متولد شده باشند، حذف شد. در واقع طبق این ماده واحده فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی که در ایران متولد شده باشند (افراد مشمول بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی) پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام و حداکثر ظرف مدت یک سال، بدون رعایت شرط سکونت مندرج در ماده ۹۷۹ قانون مدنی (۵ سال اقامت در ایران) به تابعیت ایران پذیرفته می‌شوند. که بدین ترتیب شرط اقامت یک سال تمام بعد از پایان ۱۸ سالگی، مندرج در بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی نیز برای افراد مشمول این بند منتفی شده است.

ماده واحده مصوب ۱۳۸۵ مقرر می‌دارد:«فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی که در ایران متولد شده یا حداکثر تا یک سال پس از تصویب این قانون در ایران متولد می‌شوند ایرانی نمایند..» در تبصره ۲ این ماده واحده نیز بیان شده: «از تاریخ تصویب این قانون کسانی که در اثر ازدواج زن ایرانی و مرد خارجی در ایران متولد شوند و ازدواج والدین آنان از ابتدا با رعایت ماده (۱۰۶۰) قانون مدنی به ثبت رسیده باشد، پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام و حداکثر ظرف مدت یک سال، بدون رعایت شرط سکونت مندرج در ماده (۹۷۹) قانون مدنی به تابعیت ایران پذیرفته می‌شوند.»

لازم به ذکر است بند یک ماده ۹۷۶ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «کلیه ساکنین ایران به استثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آن‌ها مسلم باشد تبعه ایران محسوب می‌شوند»، ارتباط مستقیمی به اعمال سیستم خاک در اعطای تابعیت به اشخاص نداشته بلکه



۹

سپتامبر ۲۰۱۶ / مهر ۱۳۹۵

حقوق ما

یادداشت حقوقی

چنانچه شخصی به فاصله مدتی بعد از تولد، دارای تابعیت جدیدی شود، این تابعیت را تابعیت اکتسابی می‌نامند. در تابعیت اکتسابی، به جز موارد معدود، در بیشتر موارد اراده اشخاص به نحوی دخیل است. وجود تابعیت اکتسابی ناشی از شناخت اصل «قابل تغییر بودن تابعیت» است، زیرا که در صورت عدم شناخت این اصل توسط دولت‌ها، هیچ کس قادر به تغییر تابعیت خود و کسب تابعیت جدید نیست. تابعیت اکتسابی از طریق تقاضای شخص، ازدواج، رابطه متقابل و قانون خاص تحصیل می‌شود.

۱- تحصیل تابعیت به واسطه تقاضای شخص

مفاد این بند یک حکم قانونی موقتی یا قاعده استثنایی بوده که تنها در مقطع زمانی تثبیت وضعیت اتباع ایرانی به عنوان یک اصل قانونی مورد پذیرش بوده، که بعد از این مقطع و تثبیت وضعیت اتباع ایرانی، می‌بایست به عنوان یک استثنا در نظر گرفته شود. زیرا در غیر این صورت و با فرض دایمی بودن بند یک ماده ۹۷۶ قانون مدنی سایر مواد مرتبط با تابعیت خصوصاً مواد ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۳ قانون مدنی جایگاه قانونی و ماهیت وجودی خود را از دست خواهند داد.

ب: تابعیت اکتسابی

تحصیل تابعیت از سوی اشخاص دارای دو جهت است: جهت اول آنکه ایجابی است، منجر به کسب تابعیت جدید می شود و جهت دوم آنکه سلبی است، منجر به سلب تابعیت قبلی می شود. از جنبه ایجابی کسب تابعیت اساساً ناشی از علاقه فرد به ورود در زمره اتباع یک کشور است، لیکن این علاقه تمام کننده کار نیست، بلکه دولت اعطاءکننده تابعیت اختیار کامل در قبول یا رد درخواست تابعیت اشخاص دارد، زیرا که اعطای تابعیت یک عمل حاکمیتی است و دولت در اعطای آن باید منافع عمومی و مصالح کشور را رعایت کند. دولتها معمولاً برای اعطای تابعیت شرایطی را مقرر می دارند، در اصل ۴۲ قانون اساسی ایران آمده است: «اتباع خارجه می توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند». در بند ۷ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران نیز آمده: «هر تبعه خارجی که تابعیت ایران را تحصیل کرده باشد تبعه ایران محسوب می شود.»

مطابق ماده ۹۷۹ قانون مدنی شرایط تحصیل تابعیت ایرانی عبارت است از ۱- به سن ۱۸ سال تمام رسیده باشند؛ ۲- پنج سال اعم از متوالی یا متناوب در ایران ساکن بوده باشند؛ ۳- فراری از خدمت نظامی نباشند؛ ۴- در هیچ مملکتی به جنحه مهم یا جنایت غیرسیاسی محکوم نشده باشند.

در مورد فقره دوم این ماده مدت اقامت در خارجه برای خدمت دولت ایران در حکم اقامت در خاک ایران است. همچنین بر اساس ماده ۹۸۰ قانون مدنی کسانی که به امور عام المنفعه ایران خدمت یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی هستند و از او اولاد دارند یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام المنفعه می باشند و تقاضای ورود به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران را می کنند، در صورتی که دولت ورود آن ها را به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزیران به تابعیت ایران قبول شوند.

نکته قابل توجه این است که با استناد به ماده ۹۸۴ قانون مدنی چنانچه فردی به تابعیت ایران پذیرفته شود، زن و اولاد صغیر او تبعه دولت ایران شناخته می شوند ولی زن در ظرف یک سال از تاریخ صدور سند تابعیت شوهر، و اولاد صغیر در ظرف یک سال از تاریخ رسیدن به سن ۱۸ سال تمام، می توانند اظهاریه کتبی به وزارت امور خارجه داده تابعیت مملکت سابق شوهر یا پدر را قبول کنند. تحصیل تابعیت ایرانی پدر مطابق ماده ۹۸۵ قانون مدنی مؤثر در تابعیت اولاد کبیر نیست. همچنین طبق ماده ۹۸۶ قانون مدنی زن غیرایرانی که در نتیجه ازدواج، ایرانی می شود می تواند بعد از طلاق یا فوت شوهر ایرانی به تابعیت اول خود رجوع نماید مشروط بر این که وزارت امور خارجه را کتباً مطلع کند ولی هر زن شوهر مرده که از شوهر سابق خود اولاد دارد نمی تواند مادام که اولاد او به سن هجده سال تمام نرسیده از این حق استفاده کند.

البته اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی کنند، از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره مند می شوند لیکن مطابق ماده ۹۸۲ قانون مدنی نمی توانند به یک سری از مقامات نائل شوند. این مقامات عبارتند از ۱- ریاست جمهوری و معاونین او ۲- عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضاییه ۳- وزارت و کفالت وزارت

و استانداری و فرمانداری ۴- عضویت در مجلس شورای اسلامی ۵- عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر ۶- استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و مأموریت سیاسی ۷- قضاوت ۸- عالی ترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی ۹- تصدی پست های مهم اطلاعاتی و امنیتی

۲- تحصیل تابعیت به واسطه ازدواج

یکی از راه های کسب تابعیت، ازدواج است و علی الاصول هر دولتی متناسب با شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود قوانین و مقررات خاصی را برای این منظور وضع می کند. به موجب بند ۶ ماده ۹۷۶ قانون مدنی «هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند»، ایرانی است و اراده زن تأثیری در این امر ندارد، لیکن چنانچه زن ایرانی با تبعه خارجی ازدواج کند، به موجب ماده ۹۸۷ قانون مدنی به تابعیت ایرانی خود باقی می ماند مگر اینکه مطابق قانون مملکت زوج، تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج بر زوجه تحمیل شود. بنابراین ملاحظه می شود که در قانون ایران در خصوص ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجی اصل استقلال تابعیت مد نظر قرار گرفته.

۳- تحصیل تابعیت از طریق رابطه متقابل

تحصیل تابعیت گاهی بر اساس عمل و معامله متقابل دولتها در خصوص تابعیت است. قانون مدنی ایران در ماده ۹۷۸ نیز این عمل و معامله متقابل را تأیید کرده است این ماده در خصوص معامله متقابل با دولتها در خصوص اعطای تابعیت مقرر می دارد: «نسبت به اطفالی که در ایران از اتباع دولی متولد شده اند که در مملکت متبوع آن ها اطفال متولد از اتباع ایرانی را به موجب مقررات تبعه خود محسوب داشته و رجوع آن ها را به تبعیت ایران منوط به اجازه می کنند معامله متقابل خواهد شد.»

۴- تحصیل تابعیت از طریق قانون خاص

در بعضی از مواقع قانون خاصی که در یک کشور تصویب می شود موجب ایجاد تابعیت اکتسابی برای عده ای می شود، البته چنین قوانینی به ندرت در کشورها تصویب می شود، لیکن به هر حال یکی از طرق تحصیل تابعیت اکتسابی است.

منابع:

- ۱- فدوی. سلیمان. نگاهی جدید به بندهای اول تا پنجم ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران
- ۲- مدنی، جلال الدین. فصلنامه زمانه، شماره ۱۳، حقوق بین الملل خصوصی
- ۳- ناصحی علی. تابعیت و اصول و قواعد حاکم بر آن
- ۴- آل کجباف، حسین، تابعیت در ایران و سایر کشورها
- ۵- نصیری، محمد، حقوق بین الملل خصوصی
- ۶- عامری، جواد، حقوق بین الملل خصوصی



تاریخچه شهروندی،

از دولت شهرهای یونان تا شوروی و آلمان نازی

برقرار شد، چندان قرابتی ندارد. شاید یکی از دلایل آن، عدم وجود برده داری در تمدن های شرقی -به شکل رایج آن زمان یونان و روم باستان- باشد.

شهروندی در یونان، به صورت خودکار باشندگان دولت شهرها را از بربرها که در آن هنگام اقوام وحشی شمرده شده و به بردگی گرفته می شدند، متمایز می ساخت. یک شهروند یونان ممکن بود به دلیل عدم توانایی در پرداخت بدهی، تا زمان بازپرداخت برده شهروندی دیگر شود، لیکن جدا از این گونه وقایع، آزاد شمرده می شد.

با این حال، شهروندی از آن مردان یونانی آزاد (به دنیا آمده از پدر و مادری آزاد) بود و نه تنها بردگان، بلکه زنان، خارجیان و مهاجران را شامل نمی شد. ایده شهروندی به مانند فالانژهای یونانی بود. فالانژ در لغت یونانی به نام انگشت است و فالانژها پیاده نظام هایی بودند که مانند انگشتان دست، شانه به شانه یکدیگر قرار می گرفتند؛ طوری که سپر یکی، محافظ دیگری شود. آرایش جنگی آنان به طوری بود که حضور و انجام وظیفه تمامی جنگجویان در کنار یکدیگر، ضامن بقای آنان محسوب می شد و اگر یکی به وظیفه اش عمل نمی کرد، تمام سیستم دچار مشکل می شد.

وظیفه شهروندی افراد یک جامعه، به مانند فالانژها تصویر می شد.



کامبیز غفوری

یونان

شاید عجیب به نظر برسد که نخستین مفاهیم شهروندی، در تقابل با بردگی ظاهر شده باشند.

نخستین بار، در یونان باستان بود که مردم در دولت شهرها خود را در نوعی پیوند با یکدیگر یافتند که مفهوم آن با پیوند خویشاوندی، قومی یا قبیله ای فرق داشت. انسان ها می توانستند در دولت شهرها لزوماً نه خویشاوند، اما در پیوند باشند. عامل پیوند آنان زندگی اجتماعی در چارچوب دروازه های یک شهر بود.

آن چه در تمدن های مشرق زمین -مانند چین و ایران- می گذشت، با مناسباتی که ۸ قرن پیش از میلاد، در دولت شهرهای یونان

اگر کسی شهروند بود، می‌بایست شانه به شانه دیگر شهروندان بایستد و وظایف خود را در قبال جامعه و در برابر دشمن خارجی انجام دهد.

اسپارتی‌ها پیش از آتنی‌ها مفهوم شهروندی را بسط دادند. شهروندی اسپارت بر پایه برابری میان طبقه‌های نخبه از جنگ‌جویان بود که «شهروندان کامل» اسپارت نامیده می‌شدند و مردانی بودند که تعالیم نظامی را پشت سر می‌گذاشتند و در ۳۰ سالگی، صاحب زمینی به اسم کلروس می‌شدند. آن‌ها برای از دست ندادن شهروندی می‌بایست قادر به پرداخت هزینه‌های آب و غذای خود می‌بودند.

در میان اسپارت‌ها، مسئله جنگ‌جو بودن، شهامت و وفاداری، نسبت به سایر دولت‌شهرهای یونان در درجه بالاتری از اهمیت قرار داشت. آن‌ها فالانژهای ماهری بودند و برای آنان، خدمت نظام یکی از شروط شهروندی شمرده می‌شد. زنان در اسپارت نسبت به آتن آزادی‌های بیشتری داشتند و می‌توانستند حق مالکیت داشته باشند.

شهروندان اسپارتی‌ها معروف بودند که با هم به صورت کمونی غذا درست می‌کنند و می‌خورند، در مصرف صرفه‌جویی می‌کنند، دیسپلین بالایی دارند و در مقاطع خدمت، به صورت اشتراکی زندگی می‌کنند.

لیکن آتنی‌ها نظر چندان مساعدی نسبت به روش زندگی اسپارتی‌ها نداشتند. با این‌که افلاطون سبک زندگی نظامیان اسپارتی را ستوده است و حتی غذای اشتراکی برای تقویت پیوندهای مشترک را از نقاط قوت اسپارت‌ها می‌داند، شاگرد او ارسطو در نسل بعد، با استادش مخالفت می‌کند.

ارسطو رویکرد کمون محور اسپارت‌ها برای شهروندی را رد می‌کند و شهروندان را بر مبنای مواردی چون سن و سال، متفاوت می‌داند (برای مثال، ارسطو، جوانان را شهروندان توسعه‌نیافته می‌داند که خرد آنان متمایز از مسن‌ترها و بنابراین درجه شهروندی آنان، متفاوت است)، با این حال، او اذعان دارد که درجه‌گذاشتن برای شهروندی سخت است. شهروندی از دیدگاه ارسطو یک امتیاز است. او می‌گوید که شهروندان بر غیرشهروندان حق حاکمیت دارند.

ارسطو همچنین با نظر استادش مبنی بر حق شهروندی زنان مخالف بود. او انسان را حیوانی سیاسی می‌دانست و فکر می‌کرد که طبیعت زنان با سیاست نمی‌خواند و به همین دلیل امکان احتساب به عنوان شهروند را ندارند.

تا این‌جا، شهروندی محل تمایز یا بهتر بگوییم، محل تبعیض میان آزاد و برده، خودی و غیر خودی، زن و مرد، بالغ و کودک است.

روم باستان

در روم باستان مفهوم کلی شهروندی مانند یونان بود. مع‌الوصف، مفهوم شهروند درجه دوم، زاده این امپراتوری است.

خلاف یونان که در صورت فتح هر مکانی، ساکنان را به بردگی می‌بردند، رومیان به ساکنان شهر شکست‌خورده این امکان را می‌دادند که جزو امپراتوری شوند و «شهروندان درجه دوم» به حساب آیند.

این افراد، نمی‌توانستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شرکت کنند و حق رأی نداشتند؛ اما می‌توانستند از مزایای قانونی اجتماع استفاده کنند، قراردادهای اقتصادی ببندند و با شهروندان درجه یک روم ازدواج کنند.

رفته رفته امتزاج این شهروندان، به یک روم چندفرهنگی ختم شد که دارای فرهنگی مشابه، بازی‌های مشترک و مراسم مورد قبول عموم شهروندان بودند. در سده‌های بعدی، به کل این شهروندان در مجموع، رومانیته‌ها یا رومی‌ها گفته شد.

شهروندی درجه یک در روم، تمایز دیگری نیز داشت و آن، فرق میان طبقات اجتماعی در شهروندی بود. شهروندی برای طبقات ثروتمند و دارای موقعیت اجتماعی بالا، شانس بالقوه‌ای برای اتخاذ پست‌های مهم و موقعیت‌های سیاسی به حساب می‌آمد اما برای طبقات فقیر، تنها نوعی آرامش خیال بود مبنی بر این که *ius privatum* یا امنیت حریم خصوصی آنان حفظ شود؛ یا به عبارتی، به بردگی گرفته نشوند، زن و فرزند و محصول زمین‌شان غصب نشود و بتوانند در دادگاه‌ها اقامه دعوا کنند. در واقع، آن‌ها نیز شهروندانی درجه دو بودند اما تحت نام شهروندان کامل امپراتوری روم قرار داشتند.

پدیده شهروندی، به نوعی حق مالکیت، امنیت و تمایز با غیر را به دارندگان آن اعطا می‌کرد. شهروندان می‌توانستند در برخی دادگاه‌ها از دیگری شکایت کنند و به شکایت شهروندی دیگر پاسخ گویند.

قرون وسطی تا دوران مدرن

با افول امپراتوری روم و ظهور اروپای مسیحی، نظام سیاسی و مذهبی در هم آمیختند. به عبارتی، همپوشانی قدرت‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و مذهبی، جایی برای حقوق انسان‌های عادی تحت نفوذ اشراف و روحانیون باقی نگذاشت. انسان عادی، رعیت ارباب فئودال بود و وظیفه‌اش، وفادار ماندن به ارباب و شاه. حتی در زمان جنگ و در مواردی که لزوم پیوستنش به ارتش ارباب حس می‌شد، جنگیدن او نیز انجام وظیفه به حساب می‌آمد.

انسان عادی از دید روحانیت، یعنی دیگر شریک قدرت، نه تنها شهروند، بلکه حتی لزوماً به عنوان انسانی آزاد نگریسته نمی‌شد. هر از گاه، انسانی در صلیب سوزانده می‌شد تا روح شیطانی و جادویی‌اش از بین برود و رمه چوپان بزرگ که عیسی مسیح نام داشت، به سلامت به سوی بیشه سرسبز بهشت هدایت شود. همان زمان که در شرق و زمان سلطان محمود، انگشت در جهان کرده و قرمطی می‌جستند، در اروپا نیز عده‌ای ساحر و جادوگر شکار می‌کردند.

نخستین ترک‌ها در این سیستم، با ماگنا کارتا (منشور کبیر) در سال ۱۲۱۵ رقم خورد. در آن سال، اسقف کلیسای کانتربری انگلستان، برای صلح‌دادن میان پادشاه جان لکلند و گروهی از بارون‌های شورشی، معاهده‌ای را پیشنهاد کرد که سیستم هرمی قدرت را با به رسمیت شناختن برخی حقوق بارون‌های شورشی، متزلزل می‌کرد. مع‌الوصف، هنوز تا به رسمیت شناختن حق مردم برای زیستن در جامعه، راه زیادی مانده بود.

ورود جنبه سکولار قدرت، پس از قرن ۱۶ میلادی بود که ابتدا کلیسا را جدا کرد و سپس، سیستم وفاداری صرف رعیت به ارباب یا شاه، جای خود را به *La raison d'etat* یا به بیان امروزی، منافع ملی، داد. در این مرحله تاریخی، جرم نیز دیگر «نقض عهد و شکستن پیمان با شاه یا ارباب» نبود، بلکه تبدیل شده بود به یک ترم دیگر: «خیانت به منافع ملی».

در قرون وسطی، فرق میان اشراف، اعیان و عوام، جایی برای برابری نمی‌گذاشت. ظهور شهروندی را می‌توان با اولین جوانه‌های جمهوری خواهی یا مشروطه‌خواهی در اروپا همزمان دانست؛ همان هنگام که سیستم دولت-ملت پا گرفته بود.

قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، زمان تشکیل کشورها، تقویت ارتش‌های ملی و در کنار آن، اندیشه‌های جدید بود. جان استوارت میل در قرن نوزدهم میلادی، بیان کرد که زن و مرد در نقش اجتماعی فرقی ندارند و باید در زمینه شهروندی، حقوقی برابر داشته باشند.





تابعیت و جنسیت؛ تجاوز به مام وطن

گفته می‌شود بیشتر ازدواج‌های زنان ایرانی با مردهای غیرایرانی در شهرهای مرزی اتفاق می‌افتد و معمولاً با مردان افغانستانی، عراقی و اخیراً پاکستانی رواج داشته است. شهرهای مرزی از طبقات محروم محسوب می‌شوند که فقر و کم‌سوادی یا بی‌سرپناهی متن زندگی‌شان شده است. بسیاری از این زنان از موارد قانونی بی‌اطلاع هستند و نمی‌دانند فرزندشان ایرانی نخواهد بود.

از سوی دیگر اقامت شمار بالایی از غیرایرانی‌ها مثل افغانستانی‌ها غیررسمی است یعنی مدارک هویتی ندارند در نتیجه از دیدگاه جمهوری اسلامی اقامت آن‌ها غیرقانونی است، حتی اگر سه نسل از یک خانواده در ایران رشد و پرورش داشته باشند. به همین دلیل ازدواج آن‌ها با زنان ایرانی طبق قوانین ایران ثبت نمی‌شود و مجوزی هم برای این نوع عقد صادر نمی‌شود. حاصل این قانون یا بی‌قانونی اما وجود بی‌شمار کودک است که از تحصیل به جا مانده، شناسنامه ندارند و شهروند شناخته نمی‌شوند.

طبق بندهای ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران اشخاصی که برخواهیم شمرد، در نسبت با مادران یا پدران‌شان

چندین سال است که مساله ممنوعیت انتقال تابعیت از مادر ایرانی به فرزندش در صورت ازدواج با مرد غیرایرانی به صحن مجلس کشیده می‌شود، به تصویب می‌رسد و سد شورای نگهبان جلوی آن را می‌گیرد. در تمام این سال‌ها اما بر شمار کودکان حاصل از این ازدواج که تابعیت ایرانی ندارند افزوده می‌شود، چه آن‌ها که خارج از ایران زندگی می‌کنند و تلاش‌های‌شان بی‌نتیجه می‌ماند و چه کودکانی که در ایران به دنیا آمده‌اند، بی‌شناسنامه و بی‌تحصیل در کوچه‌پس‌کوچه‌ها کودکی خود را در بی‌هویتی و شهروند نبودن سر می‌کنند.



آیدا قجر

کمونیست‌ها. کمونیسم از نظر او، دشمن بی‌ملاحظه فاشیسم بود. شاید او حق داشت! برابری نژادی، برابری جنسیتی، شهروندی جهانی [انترناسیونالیسم] و خواسته‌هایی بسان این‌ها که سوسیالیست‌ها به دنبالش بودند، هیچ سنخیتی با آن چه او و سایر فاشیست‌ها بدان عقیده داشتند، نشان نمی‌داد.

با این که قدمت اندیشه‌های سوسیالیسم به پیش از مارکس و انگلس می‌رسد، منتها نخستین مجموعه‌ای در جهان که چهار دهه پس از مرگ مارکس، بر مبنای قرائت لنین از اندیشه‌های او تشکیل شد، در ابتدا تلاش کرد تا مفاهیم برابری‌خواهانه را مد نظر قرار دهد.

فارغ از مشی آتی و فرجام شوروی، تنها یک سال پس از انقلاب و وقتی که هنوز کشور در شرایط هرج و مرج پسا انقلابی به سر می‌برد، نخستین قانون اساسی، شهروندی را به هر کسی، حتی شهروند خارجی، که در داخل قلمرو این کشور انقلابی زندگی کند، اعطا کرد. شهروند می‌بایست در صورت داشتن توان کار، در کنار طبقه کارگر کار کند. این قانون، برابری حقوقی را برای تمام شهروندان، فارغ از هر گونه تفاوت نژادی یا ملیتی، محترم می‌دانست. و هر گونه فشار بر هر اقلیت یا نژاد را علیه بنیان‌های قانونی جماهیر شوروی می‌دانست.

اتحاد شوروی از نخستین کشورهای دنیا بود که حق رأی را از همان سال اول تأسیس، برای زنان و مردان، فارغ از مذهب، ملیت، قومیت و غیره... به رسمیت شناخت. تنها شرط رأی دادن، رسیدن به ۱۸ سالگی در روز انتخابات بود.

قانون اساسی بعدی اتحاد شوروی، شهروندی جهانی کشورشوراها را به تمامی اعضای هر جمهوری که عضو آن می‌شد، اعطا می‌کرد و صرف حضور در آن کشور و قبول تابعیت، متضمن حقوق برابر بود. حقوقی انسانی که در عمل، در دوران سیاه حکومت استالین به شدت نقض و جان انسان‌ها به سادگی بازیچه دستگاه قدرت شد.

شهروندی، جهان و شهروندی جهان

آلمان نازی در جنگ جهانی دوم شکست خورد و به تاریخ پیوست. شوروی، چند دهه بعد فروپاشید. آن چه میراث تجربه جهانی انسان مدرن در امر قانون‌گذاری در زمینه شهروندی است، اکنون تحت تأثیر پدیده‌هایی چون مهاجرت، اختلاف سطح تولید و ثروت ملی، محل تولد، تفاوت فرهنگی، آسیمیلاسیون و فراتر از همه، نژاد، قرار گرفته است.

یک سیستم حقوقی ایده‌آل و قوی [از نظر ارزش‌های انسانی] برای هر کشوری در دنیا، باید متضمن برابری شهروندان، فارغ از جنسیت، نژاد، عقیده و مذهب باشد. در چارچوب بزرگ‌تر و بین‌المللی، تبعیض میان انسان‌ها بر مبنای مکان تولد، خون و خاک، عاملی است که می‌بایست تدابیر لازم برای رفع آن در حقوق بین‌الملل، بیش از پیش، اندیشیده شود.

از سوی دیگر، میهن، مفهوم و محدوده‌ای مرزی یافت و شهروندی با خون و خاک در هم آمیخت. شهروندی معمولاً با زاده‌شدن در یک محدوده و عمدتاً از والدین بومی، تعریف می‌شد. با این حال، دولت-ملت‌ها در اکثر مواقع از خارجیانی که مهارت‌های مهم و حیاتی داشتند، استقبال می‌کردند. پدیده اعطای تابعیت نیز رفته رفته صورت حقوقی خود را یافت.

ملی‌گرایی اما در دوران مدرن با اندیشه‌های جدید، از سویی نفی شد و از سوی دیگر به حدی تقدیس شد که یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های تاریخ بشری را رقم زد و هزاران نفر را در اروپا با طناب فاشیسم و نازیسم به کام مرگ فرستاد.

آلمان نازی

دولت-ملت، تا جایی پیش رفت که خاک و خون نه تنها مقدس، بلکه مایه برتری و حتی نابودی دیگران محسوب شد. نازیسم، نسخه آلمانی فاشیسم قرن بیستمی، یکی از پرچمداران این عقیده بود.

در آلمان نازی، اهالی کشور به سه دسته تقسیم می‌شدند: شهروندان، ساکنان [در مفهوم افراد مقیم] و بیگانگان.

نخستین دسته، یعنی شهروندان، حقوق کامل داشتند و وظایفی نیز در قبال این حقوق به عهده می‌گرفتند. شهروندی تنها به مردان آلمانی [از نژاد آریا] تعلق می‌گرفت که خدمت نظام را انجام داده باشند و حق شهروندی، می‌توانست هر زمان از سوی دولت، لغو شود.

قانون شهروندی رایش سوم در ۱۹۳۵، برای شهروندی، ملاک نژادی گذاشته بود و به همین دلیل، یهودیان و دیگر کسانی که نمی‌توانستند آلمانی بودن [آریایی بودن] خود را از نظر نژادی ثابت کنند، به حق شهروندی دسترسی نداشتند.

گروه دوم، افراد مقیم غیر آریایی کشور بودند. یعنی تمام کسانی که در آلمان به دنیا آمده بودند؛ حتی چندین نسل آن‌ها نیز در آلمان به دنیا آمده بود اما در چارچوب تعاریف، آریایی محسوب نمی‌شدند. آن‌ها حق رأی نداشتند؛ هیچ پست مهم دولتی را نمی‌توانستند اتخاذ کنند و هیچ‌کدام از حقوق پایه‌ای شهروند آریایی را نداشتند.

لازم به ذکر است که تمامی زنان، به صرف زن بودن، مقیم حساب می‌شدند و استاتوی شهروندی شامل آنان نمی‌شد و تنها در صورتی شهروند محسوب می‌شدند که به همسری یک شهروند آلمانی درآیند یا در کنار آریایی‌زاده بودن، شغلی مستقل از مردان داشته باشند و بتوانند یک زندگی را اداره کنند.

سومین رسته، خارجیان بودند. یعنی کسانی که شهروند کشور دیگری محسوب می‌شدند و به آلمان مهاجرت کرده بودند. آن‌ها هیچ‌گونه حق اجتماعی در هیچ زمینه‌ای نداشتند.

اتحاد شوروی

هیترلر بیش از همه، از دو گروه عمده نفرت داشت: یهودیان و



تبعه این کشور شناخته می‌شوند: ۲. کسانی که پدر آن‌ها ایرانی است اعم از این‌که در ایران یا خارج متولد شده باشند. ۳. کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آن‌ها غیرمعلوم باشد. ۴. کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آن‌ها در ایران متولد شده باشد. ۵. کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به ۱۸ سال تمام لااقل یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشد و الا قبول شدن آن‌ها به تابعیت ایران طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر شده است. ۶. هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کرده است. نادیده گرفته شدن زنان و حق انتقال تابعیت آن‌ها به فرزندان‌شان و همین‌طور تبعه‌ای همیشگی از مرد بودن به همراه تفاسیر مختلف از بندهای ۴، ۵ و ۶ ماده مذکور باعث شد که کنش‌گران بسیاری از دهه ۷۰ علیه زن بودن این قانون را به چالش بکشند. در سال ۱۳۸۵ بود که برای نخستین بار قرار شد مجلس به طرحی رسیدگی کند که به این موضوع می‌پردازد. اما طرح در صحن علنی مجلس تغییر کرد و تبدیل به ماده واحده‌ای شد که ماجرا را پیچیده‌تر از سابق کرد.

اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی در کشاکش مجلس

تا پیش از وضع قانون «تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی - مصوب دوم مهرماه ۸۵» فرزندان متولد از مادر ایرانی در ایران به استناد بند ۴ و ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران، با سه شرط ممکن بود بتوانند از تابعیت اکتسابی برخوردار شوند: تولد در ایران، پدر خارجی، اقامت در ایران ۱۸ یا ۱۹ سال تمام.

اما در ماده واحده پیش‌شرط‌هایی گذاشته شد که شرایط را سخت‌تر کرد: نداشتن سوءپیشینه کیفری یا امنیتی و اجبار اعلام رد تابعیت غیرایرانی. تصورها بر این بود که بند ۵ از این ماده قانونی حذف می‌شود اما عدم حذف آن باعث شده که حقوق‌دان‌ها وضعیت چند گروه از کودکان را مبهم توصیف کنند.

آن‌ها می‌گویند مشخص نیست فرزندان متولد در ایران با مادر ایرانی و پدر خارجی که هیچ‌کدام در ایران متولد نشده‌اند، اعم از این‌که تابعیت خارجی بر زن تحمیل شود یا نه، فرزندان متولد در ایران ناشی از ازدواج زن ایرانی با مرد غیرایرانی که یکی یا هر دو در ایران متولد شده باشند و تابعیت شوهر در اثر عقد ازدواج بر زن ایرانی تحمیل نشود، آیا مشمول بند ۵ هستند یا از مصادیق ماده واحده؟

در سال ۱۳۹۱ باز هم تلاش‌هایی از کانال مجلس برای تغییر قانون و برطرف کردن مشکل کودکان بی‌هویت و بی‌تابعیت به وجود آمد. آن طرح اما توسط شورای نگهبان با توضیح مغایرت با اصل ۷۵ قانون اساسی و داشتن بار مالی برای دولت رد شد.

در سراسر ایران می‌توانند شناسنامه بگیرند و به مدرسه بروند. به گفته ارایه‌دهندگان این طرح یک میلیون کودک از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی در ایران وجود دارد که حقوق‌شان نامشخص است.

چرایی اما و اگرهای ازدواج زن ایرانی با مرد غیرایرانی

ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجی در مواردی هم که منع قانونی ندارد، موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است. این متن ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی ایران است که دم از منع قانونی و نیاز به مجوز دولت در خصوص چنین ازدواجی می‌زند. در حالی‌که از نظر شرعی مهم نیست که زن مسلمان ایرانی با چه کسی ازدواج کرده. صرف مسلمان بودن یا گرویدن به اسلام از طرف مقابل کفایت می‌کند. برای همین کودکان بی‌تابعیت نامشروع نیستند بلکه تابعیت و شناسنامه ایرانی ندارند.

پس از نظر اسلامی منعی در خصوص این نوع ازدواج نیست. اما از نظر سیاسی چطور؟ حالا که بسیاری از کشورهای دنیا درهای خود را به روی مهاجران گشوده‌اند، نمایندگان مجلس ایران از این مساله با هراس یاد می‌کنند که مبادا در صورت اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی، چهارگوشه ایران به خطر می‌افتد.

اما کنش‌گرانی هستند که نظرات متفاوتی دارند و سیاسی بودن اعطای تابعیت از سوی مادر را در چهارچوبی دیگر تفسیر می‌کنند. پروانه حسینی، پژوهش‌گر حوزه زنان معتقد است که در ادبیات ناسیونالیسمی ایران که از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ جای خود را در ایران پیدا کرد، زن «وطن» شناخته شد و مرد «ملت». او به تبلیغات زمان جنگ ایران و عراق اشاره دارد که مردان جنگ‌جو در این پوسترها بایستی از امنیت وطنی که به شکل زن طراحی شده بود، محافظت می‌کردند.

به عقیده او قانون ازدواج و تابعیت که پیش از روی کار جمهوری اسلامی تصویب شده بر همین بستر فرهنگی شکل گرفته است. بعد از انقلاب اما این تفکر و رویکرد جان دیگری گرفت و در پیوند با آموزه‌های مذهبی و رویکرد روحانیت به زنان عمق پیدا کرد. در این فرهنگ ازدواج مرد ایرانی با زن غیرایرانی ضروری ندارد و باعث «گسترش دایره نفوذ ایران» می‌شود اما ازدواج زن ایرانی با مرد غیرایرانی حتی اگر مسلمان هم باشد انگار تجاوز به «ناموس وطن» است.

طبق ماده ۹۸۷ قانون مدنی ایران زن ایرانی که با تبعه خارجی ازدواج کند می‌تواند تابعیت ایرانی خود را حفظ کند مگر آن‌که مطابق قانون مملکت زوج، تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد بر زن تحمیل شود. اگر قانون مملکت زوج زن را بین یکی از دو تابعیت مختار کند، انتخاب زن بایستی به تایید وزارت امور خارجه برسد.

در تبصره ۲ این ماده هم آمده: زن‌های ایرانی که بر اثر ازدواج

به فرزندان زن ایرانی که با مردی خارجی ازدواج کرده‌اند به مجلس راه پیدا کرده و به تصویب رسیده است. از جمله موارد مورد تاکید در این طرح که ممکن است از دلایل موافقت نمایندگان باشد، اعطای تابعیت به خانواده افغانستانی‌هایی‌ست که برای ایران در سوریه می‌جنگند.

نمایندگان مجلس در نشست علنی ۱۰ شهریور طرح یک فوریتی تغییر قانون مهاجرت و شهروندی برای اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی را تصویب کردند. طبق این طرح به «لشکر فاطمیون» - افغانستانی‌ها - هم تابعیت اعطا می‌شود. این طرح می‌خواهد به نخبگان مهاجر، سرمایه‌گذاران بزرگ و «کسانی که به نظام جمهور یاسلامی خدمات شایانی ارایه کنند» شهروندی اعطا کند. البته این تابعیت پس از استعلام از وزارت اطلاعات، اطلاعات سپاه، وزارت امور خارجه و نیروی انتظامی ارایه خواهد شد.

البته این طرح تنها شامل کودکانی می‌شود که از ازدواج شرعی زن ایرانی و مرد دارای تابعیت خارجی یا فاقد تابعیت یا دارای تابعیت مشکوک حاصل شده و تا تاریخ ۱/۱/۱۳۹۶ متولد شده باشند. در عین‌حال کودکان با مادر ایرانی هرکجا که متولد شده باشند اگر ازدواج پدر و مادرشان طبق قوانین ایران به ثبت رسیده و حداقل تا سن ۱۸ سالگی، ۱۵ سال در ایران ساکن باشند، مشمول دریافت شناسنامه ایرانی می‌شوند.

اگرچه این طرح باید در شورای نگهبان بررسی شود و به تصویب برسد اما در صورت تصویب این طرح کودکان بسیاری



تابعیت؛ مابه‌ازای جنگیدن برای کشوری دیگر

ایثارگران و نخبگان غیرایرانی».

حسین نقوی حسینی سخنگوی کمیسیون امنیت ملی مجلس روز بیستم فروردین در مصاحبه با فارس گفت: «در جلسه کمیسیون امنیت ملی مجلس طرح اصلاح ماده ۹۸۰ قانون مدنی جهت تسهیل اعطای تابعیت به رزمندگان، ایثارگران و نخبگان غیرایرانی بررسی و مقرر شد پیشنهادها در جلسه بعدی مورد بررسی قرار گیرد و تصمیم‌گیری شود. کشورها تلاش می‌کنند تابعیت خودشان را حفظ کنند و به راحتی تابعیت به غیرهم‌وطنان ندهند، اما برای افرادی که ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی دارند باید فکری کرد».

«فکری کردن» کمیسیون امنیت ملی مجلس البته در رفت و برگشت‌های طرح به سرانجامی نرسید تا در نهایت حجت‌الاسلام محمدعلی شهیدی رییس بنیاد شهید روز نهم شهریور ۹۴ اعلام کرد که «اعطای تابعیت ایرانی به رزمندگان خارجی منتفی شده و دیگر مطرح نیست». به گفته‌ی او، برای بررسی طرح مجلس شورای اسلامی مبنی بر اعطای تابعیت

فروردین ۹۴ از کمیسیون امنیت ملی مجلس خبر رسید که تلاش برای اصلاح ماده‌ای از قانون مدنی آغاز شده تا به این ترتیب تسهیلاتی برای ارایه تابعیت ایرانی به «رزمندگان»، «ایثارگران» و «نخبگان غیرایرانی» به وجود آید مدتی پس از آن، مرکز پژوهش‌های مجلس متنی را در سایت خود منتشر کرد با عنوان «اظهارنظر کارشناسی درباره طرح اصلاح ماده ۹۸۰ قانون مدنی جهت تسهیل اعطای تابعیت به رزمندگان،



علی مهتدی

شناخته می‌شود و از حق رای و دیگر حقوق شهروندی برخوردار می‌شود. این مساله در نظام حقوق بین‌الملل به معنای حمایت سیاسی دولت در خارج از ایران خواهد بود.

در سال ۱۹۵۱ کنوانسیون بین‌المللی بر لزوم کاهش موارد بی‌تابعیتی تاکید کرد. ایران از جمله دولت‌هایی است که این کنوانسیون را امضا کرده اما حاضر به اعطای تابعیت به فرزندان زن ایرانی نیست. ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز می‌گوید هرکس حق دارد دارای تابعیت باشد و هیچ‌کس را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد. در مقدمه کنوانسیون لاهه مصوب سال ۱۹۳۰ آمده به نفع عموم جامعه بین‌المللی است که هر فردی دارای تابعیت باشد.

با وجود این، طبق آمار رسمی یک میلیون کودک بدون تابعیت در ایران زندگی می‌کنند و از آنجایی که این آمار نیز دقت و صحت کافی ندارد، گمانه‌زنی‌ها خبر از میلیون‌ها کودک بدون شناسنامه و تابعیت می‌دهد. از جمله چندین نسل یک خانواده که در ایران به هر شکلی بوده، زندگی کرده‌اند اما همچنان شهروند شناخته نمی‌شوند.

در کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان که سال‌هاست کنش‌گران می‌کوشند جمهوری اسلامی نیز به آن پیوند و البته این حکومت از امضای آن سرباز می‌زند ماده مشخصی به مساله تابعیت اشاره دارد.

بند ۱ ماده ۹ این کنوانسیون می‌گوید: «دولت‌های عضو به زنان حقوق مساوی با مردان در زمینه کسب یا حفظ تابعیت می‌دهند، مخصوصاً دولت‌ها باید اطمینان دهند و تضمین کنند که نه ازدواج زن با یک مرد خارجی و نه تغییر تابعیت شوهر در دوران ازدواج، خود به خود موجب تغییر تابعیت زن، بی‌تابعیت شدن او یا تحمیل تابعیت شوهر بر او نمی‌شود.»

در بند ۲ همین ماده نیز آمده: «دولت‌های متعهد باید در رابطه با تابعیت کودکان به زن، حقوق مساوی با مرد بدهند.»

در قوانین و آیین‌نامه‌های مختلف اما هیچ استثنایی برای حق اعطای این تابعیت از مادر ایرانی به فرزندش وجود ندارد. تنها در یک حالت ممکن است این نابرابری به جهت زن تغییر کند، آنجایی که دادگاه رای می‌دهد به دلیل مشکلات روحی روانی یا الکی بودن مرد یا موارد این‌چنینی صلاحیت اختیار از مرد به زن منتقل شود. در غیر این صورت تابعیت همان‌طور که برخی از نمایندگان گفته‌اند برای جمهوری اسلامی مساله‌ای سیاسی است که می‌تواند «امنیت ملی» را به خطر بیندازد.

حالا باید منتظر ماند و دید که آیا این طرح تازه که مجلس با آن موافقت کرده و گام جدیدی در تقویت حقوق زنان در اعطای تابعیت به فرزندان‌شان محسوب می‌شود، از سد شورای نگهبان می‌گذرد یا باز هم فشار مالی به دولت یا هراس از هجوم پناهجویان بهانه‌ها و موانع دیگری علیه برابری زنان خواهد بود.

تابعیت خارجی می‌گیرند حق داشتن اموال غیرمنقول را در صورتی که موجب سلطه خارجی نشود، ندارند. تشخیص این امر با کمیسیون متشکل از نمایندگان وزارت خارجه، کشور و اطلاعات است.

مادران خارجی در اعطای تابعیت ایرانی با مادران ایرانی برابرتر اند!

قانون تابعیت و ازدواج زن ایرانی بر هر بستری که شکل گرفته باشد، سال‌هاست که باعث بی‌تابعیتی کودکان شده یا بسیاری از کودکان را با مادر ایرانی از تابعیت کشور خود محروم گذاشته است. همین بستر اما زنان خارجی را برتر از زنان ایرانی در امر اعطای تابعیت می‌داند. حتی اگر این زن پیش از تغییر تابعیت، ایرانی بوده باشد.

تابعیت بیشتر با دو عنوان «اصلی» و «اکتسابی» شناخته می‌شود. یعنی اگر این تابعیت از طریق سیستم خون یا خاک یا هر دو حاصل شود تابعیت «اصلی» نام می‌گیرد و تابعیتی که ربطی به آن نداشته باشد، «اکتسابی» است. در تابعیت اصلی که پای خاک و خون در میان است، تابعیت از طرف نسب منتقل می‌شود که البته در ایران فقط پدر را لحاظ می‌کنند. حال اگر تابعیت بر اساس خاک یعنی محل تولد را همه کشورها می‌پذیرفتند امروز دیگر هیچ‌کس بدون تابعیت نبود.

در قوانین ایران که زن همواره مطیع همسرش است، تابعیت او نیز به همین شکل لحاظ می‌شود. این تابعیت چه بر اساس خون باشد و چه بر اساس خاک، مادر ایرانی در آن حقی ندارد.

اما تقابل مادر خارجی و مادر ایرانی کجا اتفاق می‌افتد؟ با فرض رعایت مواد ۹۸۷، ۱۰۵۹ (ممنوعیت ازدواج مسلمان با غیرمسلمان) و ۱۰۶۰ قانون مدنی ایران، تابعیت فرزندان به دو شکل قابل بررسی است: در صورت تحمیل تابعیت زوج به زوجه یا عدم تحمیل آن.

اگر تابعیت زوج به زوجه تحمیل نشود، در واقع تغییری در تابعیت ایرانی زن وارد نمی‌شود و فرزند حاصل از این ازدواج قطعاً تا ۱۸ سالگی تابعیت ایرانی ندارد. اما جالب وقتی است که تابعیت زوج به زوجه تحمیل می‌شود. در این صورت زن تابعیت ایرانی خود را از دست خواهد داد و فرزندش شرایط مساعدتری پیدا خواهد کرد. یعنی این فرزند شامل بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی می‌شود.

از آنجایی که زن دیگر ایرانی شناخته نمی‌شود، در واقع کودک انگار از پدر و مادری خارجی متولد شده و اگر در ایران به دنیا آمده باشد، می‌تواند تابعیت ایرانی دریافت کند. برخلاف مادری که ایرانی است و تابعیت خود را حفظ کرده.

برابری در اعطای تابعیت در اسناد جهانی

اعطای تابعیت باعث حمایت سیاسی و معنوی دولت مورد نظر از تبعه خود می‌شود. در نظام داخلی یعنی تبعه هر کشور شهروند



ایرانی به کسانی که دولت ایران «رزمندگان خارجی» می‌نامد، نشستنی در کمیسیون امنیت ملی مجلس با حضور نمایندگان وزارت کشور، وزارت امور خارجه و وزارت اطلاعات برگزار و در آن تصمیم گرفته شد که این موضوع در حال حاضر منتفی و از دستور کار خارج شود «ولی در عوض به این دسته افراد اجازه اقامت در ایران داده خواهد شد».

هدف از این طرح اعطای تابعیت ایران به رزمندگان خارجی و عمدتاً افغانستانی بود که در قالب نیروهای نظامی ایران به سوریه فرستاده می‌شوند. پیش از این هم، در سال‌های جنگ بین ایران و عراق اتباع خارجی بسیاری در قالب نیروی نظامی ایران در جبهه‌ها مشغول جنگ بودند؛ افرادی غالباً شیعه که در سال‌های ابتدایی انقلاب تحت تاثیر فضای موجود با ایده «دفاع از اسلام» خانه و زندگی خود را در کشورهايشان رها کرده و به جبهه‌های جنگ رفتند.

اما جنگیدن افراد برای کشوری غیر از کشور خودشان و سپس بهره‌مندی احتمالی از امتیازاتی مانند اخذ حقوق مادی، تابعیت، اقامت و دیگر تسهیلات؛ سابقه‌ای طولانی دارد. مصوبات بین‌المللی، فردی را که برای کشوری غیر از سرزمین اصلی خود می‌جنگد و در مقابل امتیازاتی می‌گیرد، «مزدور» تعریف کرده است. تفاوت مزدور با رزمنده و سرباز نظامی در این است که یک رزمنده به شکل داوطلبانه یا انجام خدمت نظامی برای دفاع از میهنش وارد جنگ شده و در این اقدام نفعی برای جامعه‌ی خود فرد وجود دارد؛ اما فرد مزدور برای شرکت در جنگ کشوری دیگر، انگیزه‌هایی غیر از میهن‌دوستی

دارد؛ انگیزه‌هایی مثل فرار از مشکلاتی که در کشورش با آنها دست به گریبان است، دریافت حقوق، کسب امتیازات مختلف یا حتی انگیزه‌هایی دینی و مذهبی.

کنوانسیون ژنو مصوب ۱۹۴۹ مزدور (Mercenary) را فردی بیگانه تعریف کرده که در یک درگیری مسلحانه برای کشوری غیر از کشور خودش می‌جنگد و هدفش کسب دستاوردی از این جنگ است و با همین هدف، تخصص یا توانایی خود را در خدمت اهداف کشوری دیگر قرار می‌دهد و در نتیجه مشروعیت قانونی ندارد.

مزدوران در طول تاریخ معمولاً از افراد در حاشیه و فقرا یا کسانی بودند که با وضعیت دشواری در کشور محل تولد خود مواجه بودند. ابن خلدون، حاکمان و پادشاهان را نصیحت کرده بود که در جنگ‌های خود و برای تثبیت پایه‌های قدرت‌شان از رزمندگان خارجی استفاده نکنند، چرا که «امکان ندارد بتوان وفاداری این افراد را تضمین‌شده به حساب آورد». به گفته‌ی ابن خلدون، «هر ملکی که برای حمایت از خود به رزمندگان و مزدوران خارجی متوسل شود، سرنوشتی جز فروپاشی نخواهد داشت».

نیکولا ماکیاوولی متفکر ایتالیایی نیز به مانند ابن خلدون، نگاهی منفی نسبت به رزمندگان خارجی داشت. او آنها را «باری اضافی بر دوش ارتش» و «خطری برای دولت» ارزیابی کرده و گفته: «اعتماد یک حاکم به رزمندگان خارجی باعث افزایش نگرانی‌ها می‌شود چرا که اگر فردی مزدور باشد و برای کشوری دیگر بجنگد، از مفهوم اتحاد و وفای به عهد و به شکل

کلی وفاداری تهی شده و بعد از خاتمه جنگ به خطری برای کشور تبدیل می‌شوند.

وليام اولتمن نویسنده و روزنامه‌نگار مشهور هلندی در مورد هر فردی که برای کشوری دیگر می‌جنگد، گفته «این افراد غالباً به خاطر اهداف غیر میهن‌پرستانه خود در جنگ‌ها به سمت رفتارهایی کشیده می‌شوند که به ذهن کسی نمی‌رسد و سربازان واقعی آنها را انجام نمی‌دهند؛ چرا که در اصل و از ابتدا هدف‌های دیگری را در مشارکت در جنگ جست‌وجو کرده‌اند».

تاریخ استفاده از رزمندگان خارجی

استفاده از اتباع بیگانه در جنگ‌ها، قرن‌های متمادی سابقه دارد. در سال ۱۲۸۸ قبل از میلاد و مشخصاً در زمان فرعون رامسیس دوم، مصری‌ها در نبرد خود با حیثی‌های کادیز از رزمندگان خارجی استفاده کردند. موفقیت مصری‌ها در استفاده از رزمندگان خارجی باعث شد پادشاهان دیگر کشورها نیز به صرافت این کار بیافتند. داریوش دوم پادشاه ایران در جنگ خود علیه برادرش ویشتاسپ در سال ۴۰۱ قبل از میلاد از هزاران رزمنده یونانی در ارتش خود استفاده کرد. زینفون شاگرد سقراط در زمره کسانی بود که به طمع دریافت حقوق مادی و زندگی در پادشاهی ایران، افرادی را جمع کرده و به لشکر ایران پیوست. این عده حتی در جنگ میان ایران و یونان نیز با کشور اصلی خود جنگیدند.

در حمله اسکندر کبیر به ایران، هر دو طرف یونانی و ایرانی

از سربازان خارجی فراوانی در ارتش خود استفاده کردند. رومی‌های باستان در جنگ‌های خود لشکرهای مخصوص خارجی‌ها داشتند به طوری که افراد غیر رومی به عضویت این لشکرها درآمدند. امپراتوری روم در آن زمان، بیکاران و اتباع فقیر کشورهای تحت نفوذ خود را به عضویت ارتش درآورده و سپس با تغییر قانون به هر فرد خارجی که در قالب ارتش روم با بیگانگان می‌جنگید، تابعیت روم می‌دادند.

قرطاجی‌های تونس نیز ارتشی متشکل از لیبیایی‌ها، فینیقی‌ها و اسپانیایی‌ها تشکیل دادند تا بدین ترتیب حجم خسارت‌های ارتش خودی را کم کنند. قرطاجی‌ها، بعدتر و با خاتمه جنگ‌های خارجی خود از این نیروها به خاطر عدم وجود حس میهن‌دوستی در سرکوب اعتراض‌های داخلی استفاده کردند.

بیزانسی‌ها دیگر قومی بودند که از تجربه مصری‌های باستان استفاده کرده و ارتش خود را به گونه‌ای تشکیل دادند که بلیزاریوس سزار روم در مبارزه با آنها، با ارتشی چند ملیتی مواجه شد که بعدتر دو گروه از این ارتش چند ملیتی، مسوولیت حفاظت از پادشاه بیزانس را هم به عهده گرفت.

حتی پس از خاتمه جنگ‌های مختلف در اروپا و زمانی که برای سال‌ها صلح در این قاره حاکم بود، مزدوران خارجی بی‌کار نبودند؛ به طوری که ژیسکار یکی از افراد با نفوذ ایتالیا در قرن یازدهم، ارتشی مجهز متشکل از سربازان خارجی تشکیل داده و به راهزنی و اعمال رعب و وحشت اقدام کرد و در سال ۱۰۵۹ میلادی از پاپ گریگوری چهارم خواست تا او

را به عنوان پادشاه ایتالیا به رسمیت بشناسد. ویلیام کبیر فاتح، دیگر فرد مشهوری بود که ارتشی شامل سربازان فرانسوی، ایتالیایی و نورماندی تشکیل داد تا با پادشاه بریتانیا وارد جنگ شود.

در سال ۱۴۷۴ لویی یازدهم پادشاه فرانسه، قراردادی با سوییس به امضا رساند که بر اساس آن فرانسه می‌توانست در مقابل پرداخت حقوق یا اعطای تابعیت، از اتباع سوییس در ارتش خود استفاده کند. این توافق‌نامه ۳۵ سال پا بر جا بود تا در سال ۱۵۰۹ پاپ جولیس دوم، شش هزار سویسی را در قالب ارتش خود موسوم به «اتحاد مقدس» گرد آورد تا با سربازان فرانسوی که از قضا بسیاری از آنها سویسی بودند وارد جنگ شده و آنها را از خاک ایتالیا بیرون کند.

در نیمه قرن نوزدهم، جمهوری سوم فرانسه سربازان خارجی بسیاری را در قالب گردان بزرگی به نام «گردان خارجی‌ها» سازمان‌دهی کرد که گفته می‌شود سی هزار عضو داشت. فرانسوی‌ها از این نیروهای خارجی در حمله به الجزایر و اشغال این کشور در سال ۱۸۳۰ استفاده کردند. سال‌ها بعد و در جریان جنگ‌های جهانی اول و دوم، الجزایری‌ها بخشی از ارتش فرانسه را در جنگ با ایتالیای موسولینی تشکیل دادند. در جنگ ویتنام نیز نیروهای خارجی بودند که در قالب ارتش فرانسه وارد جنگ شدند تا در نهایت در سال ۱۹۵۴ فرانسه از جنگ ویتنام خارج شد و سربازان الجزایری را نیز بدون اعطای تابعیت به کشور خود بازگرداند. این نیروها در الجزایر بودند تا در سال ۱۹۵۹ شارل دو گل فرمان انحلال گردان خارجی‌ها را صادر کرد. افراد این گردان پس از آن که در اخذ تابعیت فرانسه و مهاجرت به این کشور ناکام ماندند، به صحرا رفته و در جنگ‌های داخلی این کشور شرکت کردند.

انگلستان در این زمینه به فرانسه هشدار داد که از سربازان بیگانه نمی‌تواند در ارتش خود استفاده کند. بریتانیا در سال ۱۸۷۰ قانونی را تصویب کرده بود که بر اساس آن استفاده از سربازان خارجی در ارتش بریتانیا ممنوع بود. با این حال، بریتانیا به این قانون پایبند نبود و در سال ۱۹۰۴ ارتشی را با استفاده از هندی‌ها تشکیل داد که در نبردهای مختلف خود از آنها استفاده کرده و سپس به آنها تابعیت بریتانیا اعطا کرد. بریتانیا بعدتر و پس از جنگ جهانی اول در جریان اشغال عراق، از گردان ششم ارتش خود استفاده کرد که تماما از هندی‌ها تشکیل شده بود. پس از اشغال عراق، بریتانیا نیرویی موسوم به «ارتش لیوی» تاسیس کرد که اعضای آن کردها و خارجی‌هایی بودند که بریتانیا به عراق برده بود. نوری سعید نخست‌وزیر وقت عراق با انگلیسی‌ها پیمانی محرمانه امضا کرد

که از این نیروها برای تاسیس گردانی خارجی استفاده کند و حقوق آنها را نیز بپردازد. هنگامی که بریتانیایی‌ها قصد ترک عراق را داشتند از نیرویی خارجی مشتمل بر سربازان یهودی استفاده کردند تا اعتراض‌های عراقی‌ها و تلاش آنها برای استقلال از بریتانیا را سرکوب کنند.

با ظهور ایالات متحده آمریکا به عنوان ابرقدرت جدید جهان در میانه قرن بیستم، وضعیت به همان منوال ادامه یافت. ارتش آمریکا در سال ۱۹۶۴ از سربازان خارجی و عمدتاً آسیایی برای مبارزه با ویت‌کنگ‌ها استفاده کرد تا بدین ترتیب بتواند ویتنام شمالی را به جنگی گسترده بکشاند و این اتفاقی بود که عملاً رخ داد. نیروهای خارجی تا پایان جنگ ویتنام و شکست آمریکا، در کنار ارتش این کشور با هم‌وطنان خود جنگیدند و پس از جنگ در سال ۱۹۷۵ اکثر آنها به آمریکا مهاجرت کرده و تابعیت این کشور را دریافت کردند. علیرغم این‌که کشورهای اروپایی مثل بریتانیا و فرانسه، استفاده از سربازان خارجی در قالب ارتش ملی را ممنوع کرده بودند، ولی این عمل تا سال ۲۰۰۳ در جنگ‌های مختلف ادامه داشت تا سرانجام در سوم آوریل این سال، فرانسه قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن، هر فرد خارجی که در جنگ شرکت کند به پنج سال زندان و ۷۵ هزار یورو جریمه محکوم می‌شود. بر اساس این قانون، افرادی که خارجی‌ها را در ارتش به کار می‌گمارند و به آنها وعده پول یا دریافت تابعیت می‌دهند به هفت سال زندان و ۱۰۰ هزار یورو جریمه محکوم می‌شوند.

روند ممانعت از شرکت خارجی‌ها در جنگ‌های کشوری دیگر در قرن بیستم و بیست و یکم ادامه یافت. ماده ۹۵۹ از فصل هجدهم قانون آمریکا، صراحت دارد که «هر فردی که در خاک آمریکا، کسی را از ملیت دیگری تشویق به عضویت در ارتش کرده یا او را به عضویت ارتش درآورد و یا فرد خارجی را برای دستیابی به اهدافی اجیر کند یا از او به عنوان تک‌تیرانداز، نیروی دریایی یا زمینی مشارکت‌کننده در جنگ استفاده کند به هزار دلار جریمه نقدی یا سه سال حبس یا هر دو محکوم می‌شود».

اگر چه اعطای تابعیت ایرانی به افغانستانی‌ها و خارجی‌های مشارکت‌کننده در جنگ‌های ایران - به خصوص در سوریه - در مجلس به تصویب نرسید، ولی استفاده از این نیروها قدمت زیادی داشته و به نظر می‌رسد که هر جایی جنگی جاری باشد، گروهی به امید فرار از وضعیت دشوار زندگی خود یا دریافت ما به ازای مادی یا تابعیت، به نفع کشور ثالث وارد جنگ شوند.

PASSPORT



United States of America



Islamic Republic of IRAN



جمهوری اسلامی و تحدید اشتغال شهروندان: تابعیت دوگانه مانعی پیش روی داشتن پست حساس

شغلی در بسیاری از کشورها به توانایی‌ها و آموخته‌ها و سابقه فرد بستگی دارد و مجموعه‌ای از افراد، فارغ از جنسیت و دیگر ویژگی‌های متمایز کننده‌شان، بر سر به دست آوردن یک شغل با یکدیگر رقابت می‌کنند، در برخی دیگر از کشورها برای مشغول شدن به کار، پای ویژگی‌های دیگری به میان می‌آید که اغلب نامرتبط با حرفه مورد نظر هستند. موضوعی که از موارد نقض‌کننده حقوق اولیه شهروندی به شمار می‌رود و بر حق اشتغال فرد تأثیری مستقیم می‌گذارد.

پس از پیروزی انقلاب سال ۵۷ در ایران، عنصر «تعهد»



رضا حاجی‌حسینی

گرچه در اختیار گرفتن پست و حرفه‌ای مشخص، به‌خصوص مشاغل دولتی و مخصوصاً رتبه‌های رده بالای

کلیه مدیران سیاسی و قضایی کشور از جمله سفیران، استاندارها، کارداران، رایزن‌ها، فرماندارها، بخشدارها، شهرداران، مدیران شهرداری‌ها و روسا و مدیران دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی دولتی هم از نمونه‌ها و مصداق‌های مشاغل حساس هستند که افراد دو تابعیتی نمی‌توانند عهده‌دار آن‌ها شوند.

محدودتر کردن دایره افرادی که می‌توانند پست‌های حساس را در جمهوری اسلامی در اختیار بگیرند اما، نشان می‌دهد که گزینش عقیدتی-سیاسی در عمل نتوانسته آن‌چه مورد نظر حکومت بوده را تامین کند و تنها باعث نقض حق اشتغال افرادی شده که با وجود داشتن تخصص، به زعم سیستم در تعهد آن‌ها تردید وجود داشته است. شاهد این ادعا برخی از «متعهدهایی» هستند که به پست‌های بالای دولتی رسیدند و با وجود آن‌که عکس‌هایی با تهریش و «چفیه» داشتند، نام‌شان در پرونده‌های فسادهای کلان به میان آمد.

انگیزه دیگر برای محدودتر کردن امکان حضور افراد در مشاغل حساس یکی هم احتمالا می‌تواند فرار محمودرضا خاوری، مدیرعامل پیشین بانک ملی از ایران باشد که در رابطه با اختلاس سه هزار میلیاردی از جمله متهمان پرونده است.

پس از فرار خاوری به عنوان «مدیری توانمند و ولایت‌مدار» از ایران به کانادا، بحث‌ها و انتقادهایی درباره تابعیت ایرانی-کانادایی او مطرح شد و غلامحسین محسنی اژهای، سخنگوی قوه قضاییه و دادستان وقت کل کشور گفت که کسی از تابعیت دوگانه او مطلع نبوده است. پس از آن بود که شماری از نمایندگان مجلس ایران دست به کار شدند و طرحی دو فوریتی را امضا کردند تا با تصویب آن تابعیت دوگانه مسئولان و مدیران ارشد قوای سه‌گانه بررسی شود: تحقیق و تفحصی برای شناسایی دو تابعیتی‌های موجود در دولت و برخی وزارتخانه‌های دولتی.

۲۶ مهر ماه هم حسین نقوی حسینی، نماینده مجلس و عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی، از تشکیل کمیسیون مشترکی خبر داد که قرار است برای مقابله قانونی با دوتابعیتی‌ها تشکیل شود و طرح اصلاح بعضی از قوانین مربوط به تابعیت را بررسی کند: «پس از بررسی‌های کارشناسی و طولانی درباره چگونگی بروز مساله افراد دو تابعیتی، مشخص شد که در این مسیر

خلاء قانونی وجود دارد و در گام نخست باید این مشکلات و نواقص را حل کرد.»

بهمن ماه سال ۹۳ نیز ۱۳ نماینده مجلس در تذکری کتبی به حسن روحانی، رییس‌جمهوری ایران خواهان برکناری مسئولان بلندپایه دولتی شدند که به گفته آن‌ها تابعیت دوگانه دارند. آن‌ها از فرد خاصی نام نبرده‌اند اما به نظر می‌رسد اشاره‌شان به محمد نهاوندیان، رییس دفتر رییس‌جمهوری ایران باشد که گفته می‌شود تابعیت آمریکایی هم دارد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد موضوع تابعیت دوگانه که تا پیش از این هم باعث بروز مشکلاتی برای شهروندان ایرانی می‌شد، با تصویب قانون جدید علاوه بر چالش‌های جدی‌ای که در زمینه حق اشتغال شهروندان ایجاد می‌کند، می‌تواند زمینه و امکانی برای تسویه حساب‌های سیاسی هم فراهم کند. موضوعی که احتمالا تنها در نظام‌های «دشمن‌محور» قابل مشاهده است.

دهم شهریور ماه سال ۹۵ و در دومین نشست فوق‌العاده کمیسیون امنیت ملی مجلس ایران با فرماندهان اطلاعات سپاه پاسداران، دو تابعیتی‌ها افراد مورد توجه دشمن خوانده شدند.

حسین نقوی حسینی که از جمله افراد حاضر در این جلسه حاضر بوده، گفته است افراد به کار گرفته شده در «پروژه نفوذ» دارای تابعیت مضاعف هستند.

پروژه نفوذ به دنبال صحبت‌های علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی در شهریور ماه سال ۹۳ کلید خورد. خامنه‌ای در جمع گروهی از فرماندهان سپاه پاسداران، در مورد تلاش دشمن برای نفوذ در ارکان تصمیم‌گیری و تصمیم‌ساز نظام هشدار داد و از اطلاعات سپاه خواست که این حوزه را رصد و با آن برخورد کند.

به دنبال این صحبت‌ها دستگاه امنیتی و قضایی ایران در دو سال گذشته شماری از شهروندان ایرانی و افراد دو تابعیتی را به اتهام مشارکت در پروژه نفوذ بازداشت و زندانی کرده است.

این نوع نگاه به افراد دارای تابعیت دوگانه در ایران باعث شده است که این افراد با اتهام‌ها و برچسب‌هایی نظیر جاسوسی روبه‌رو باشند که نه تنها موقعیت کاری‌شان را تهدید می‌کند که حتی می‌تواند حق حیات‌شان را نیز سلب کند.

به عنوان نمونه در همین جلسه از فردی نام برده شده که

به اتهام جاسوسی در جریان مذاکرات هسته‌ای بازداشت شده و گفته می‌شود که دارای تابعیت مضاعف است. فرد بازداشت‌شده عبدالرسول دری اصفهانی‌ست.

مرتضی کاظمیان، جامعه‌شناس و تحلیل‌گر سیاسی، در یادداشتی درسایت رادیو زمانه که در تاریخ نوزدهم آذر ماه سال ۹۴ منتشر شده، درباره طرح مجلس و شیوه عمل جمهوری اسلامی در محدود کردن افراد برای در اختیار گرفتن پست‌های مورد نظرشان نوشته است:

«چرخه بسته و معیوب قدرت در جمهوری اسلامی هر روز علامتی جدید بروز می‌دهد و به‌گونه‌ای فزاینده، به تحدید «غیرخودی»ها و دورساختن آنان از ساختار سیاسی قدرت اقدام می‌کند.»

او اضافه کرده است که پیامدهای هولناک این شیوه از زمامداری تا همین‌جا (۳۷ سال سپری شده از عمر جمهوری اسلامی) نیز به قدر لازم خود را آشکار کرده، اما به‌نظر می‌رسد تمامیت‌خواهی سر بازایستادن ندارد و نسبت به عوارض تعمیق شکاف‌های اجتماعی و گسست ملت - حکومت، همچنان بی‌اعتناست.

این موضوع به اعتراض‌هایی در میان کاربران فارسی‌زبان اینترنت و شبکه‌های اجتماعی منجر شده است. به عنوان مثال کاربری به نام سیما در واکنش به خبرهای منتشر شده درباره این طرح نوشته است که خانواده صدها نفر از سران و وابستگان نظام جمهوری اسلامی مقیم کشورهای خارجی هستند یا تابعیت آن‌ها را دارند: «خودشان هم اگر تابعیت نداشته باشند حداقل اقامت را دارند تا هر از چند گاهی سری به عهد و عیال بزنند و بتوانند پول‌های حلال میلیاردی را به آن طرف مرزها بفرستند. ولی در این خبر منظور از دوتابعیتی این‌ها نیستند چون الحق و الانصاف همین بیرون هم که هستند مثل داخل کشور مظهر دورویی و ریا هستند و برای باقی ایرانی‌ها مزاحمت ایجاد می‌کنند...»

تصویب قانون منع به کارگیری افراد دارای تابعیت دوگانه در مشاغل حساس گرچه زمینه‌ای برای اعمال تبعیض‌های بیشتر حکومت علیه شهروندان را فراهم می‌کند، اما این سوال را هم به میان می‌آورد که چگونه مسئولان نظامی با سیاست‌های کلی غرب‌ستیزانه با شعار دشمنی با غرب و به‌خصوص آمریکا، علاقه‌مند بوده‌اند و توانسته‌اند تابعیت «دشمن» را هم اخذ کنند؟

بی تابعیتی یا شهروند هیچ جهانی نبودن

- در جهان مردمانی هستند که گرچه ظاهراً دارای تابعیت کشوری هستند اما در عمل نمی‌توانند حقوق خود را استیفا کنند. این مردمان مطابق قانون تابعیت یک دولت را دارند؛ اما تابعیت آنها تابعیتی موثر نیست یا نمی‌توانند تابعیت خود را اثبات یا تایید کنند.
- اشخاص زمانی به طور رسمی بی‌تابعیت هستند که تبعه هیچ دولتی مطابق مقررات آن محسوب نشوند.
- کنوانسیون ۱۹۵۴ می‌گوید: «شخص بی‌تابعیت کسی است که بر اساس قوانین، تبعه هیچ دولتی به حساب نیاید.»
- این تعریف کوتاه و موجز است اما همه افراد بی‌تابعیت جهان را دربر نمی‌گیرد یا مفهوم دقیقی از آن ارائه نمی‌دهد.
- بی‌تابعیتی عملی یعنی زمانی که دولت‌ها منافع تابعیت، مثل حمایت قانونی و کمک حقوقی را از بعضی افراد دریغ کنند.
- راه‌های فراوانی برای بی‌تابعیت شدن یک فرد وجود دارد. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد ۱۰ علت را برای این که چرا اشخاص بی‌تابعیت می‌شوند، برشمرده که شامل تعارض قوانین، استقلال سرزمین، قوانین مربوط به ازدواج، عملکردهای اداری، تبعیض، قوانین مربوط به ثبت تولد، اصل خون، سلب تابعیت، ترک تابعیت و از دست دادن قهری تابعیت با اعمال قانون.
- معمولاً به جای تشریح علل بی‌تابعیتی، مکانیسم‌هایی بررسی می‌شوند که اشخاص با آنها بی‌تابعیت می‌شوند.

- اصل خاک و اصل خون، دو اصل مهمی هستند که تابعیت را تایید یا نفی می‌کنند.
- اصل خاک در معنای حقیقی کلمه به معنای قانون سرزمین است. با این اصل، تابعیت براساس محل تولد مشخص می‌شود.
- اصل خون می‌گوید: تابعیت باید به کسانی اعطا شود که نسب‌شان به والدین (معمولاً پدر) تبعه آن دولت می‌رسد.
- اغلب دولت‌ها به جای آن که اصل خاک یا اصل خون را به طور مطلق بپذیرند، ترکیبی از این دو را پذیرفته‌اند.
- قوانین تابعیت برخی کشورها تنها نسب پدری را به رسمیت می‌شناسد و در این کشورها مادران نمی‌توانند به طور مستقل تابعیت خود را به فرزندشان منتقل کنند.
- اگر زنی با مردی بی‌تابعیت ازدواج کند یا دارای فرزندان خارج از پیوند زناشویی با مردی ولو هم‌تابعیت با خود باشد، به ناچار فرزندان او هم بی‌تابعیت خواهند شد.
- به استناد اعلامیه جهانی حقوق بشر، تبعیض علیه کودکان متولد شده خارج از پیوند زناشویی ممنوع شده است. بر اساس این اعلامیه، تمام کودکان خواه متولد از پیوند زناشویی یا غیر آن از حمایت اجتماعی یکسانی برخوردار خواهند بود. اما قوانین تابعیت بر اساس خون که فقط نسب پدری را به رسمیت می‌شناسد ممکن است به ایجاد بی‌تابعیتی کودکان تازه متولد شده حتی از والدین دارای تابعیت بینجامد.
- مقررات تابعیت مبتنی بر اصل خون، نه تنها باعث بی‌تابعیتی می‌شود بلکه بی‌تابعیتی را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند.

